

(سعدی)

گر من ز محبت بمیرم دامن بقیامت نگیرم

(نیزهم)

اگر من دوست میدارم جمال شاهدانچ بود که حقهم دوست میدارد جمال شاهدان دیدن

(نیزهم)

کسی را که اختیاری هست و محبوبی و معشوقی مراد از بخت و حظ از نفس و مقصود از جهان آرد

(نیزهم)

تاشوق رخت ببرد پروای دلم در وادی حیرت است ماوای دلم

لطف تو اگر دست نگیرد اورا پس وای دلم وای دلم وای دلم

همام

ای آرزوی چشمم رویت بخواب دیدن دوری نمیتواند پیوند ما بریدن

ترسم که جان شیرین هجران بلب رساند تاوقت آنکه باشد مارا بهم رسیدن

موقوف التفاتم تاکی رسد اجازت از دوست يك اشارت وز ما بسر دیدن

(يك شخص مهم)

بقلم آقای میرزا محمدخان بهادر

(یا میرزا تقی خان اتابک)

(۳)

چون بمنزل خود باز گشت ، میرزا آقاخانرا احضار فرمودند و بصوابد ید او ، که رکن عمده تحزیب کار امیر بود ، با سایر مدعیان ، صحیفه برداشته اباطیل و اکادب بیمعنی در وی نگاشته اسمش را « تقصیرات امیر » گذاشته مصحوب میرزا آقا خان نژد وی ارسال داشتند و دیگر او را بجواب و سؤال نگذاشتند . جلیل خان نیابت باصد سوار فی الفور اورا حرکت داده روانه

کاشان گردید - ولی - صد هزار آفرین بر غیرت حریم او که دست از او رها نکرده و همراه او برفت و هرچه منعش کردند مفید نیفتاد ، در کمال تمکین و احترام با او رفتار و تسلیه خاطر او را مینمود - بعد از آنکه در قریه فین منزل گزیدند - و چند روزی گذشت ، معاندین ترسیدند که رشته انتظام داده او زود گسیخته شود و پادشاه ملتفت گردد و او را باز روی کار آورد و در مقام تلافی از آنها برآید - همت بدفعش گماشتند و پادشاه را براین داشتند که حکم قتل او را داد - حاجی علیخان فراشبازی ، فراشان غضب را برداشته روانه کاشان گردید و از مقدرات اینکه حریم محترم او چون معرفت کار را داشت و از این معنی متوهم بود ، آنی از وی غفلت نمی نمود - آن روز مخصوص امیر بحمام رفته و حمام دربی بخارج و دربی باندرون داشت - حاجی علیخان و فراشان از درب خارج داخل و درب داخل را مسدود نمودند که اگر خبر بحریم حرم رسد کسی نتواند بحمايت آید چه اگر خبر میرسید ، حرم او البته کار را دشوار میکرد و مضایقه نداشت حاجی علیخان را بقتل آورد - پس از آن داخل حمام شده ، امیر ، بمجرد ملاقات ، مسئله را دریافت کرده غسلی کرد و قطیفه طلید و از گرم خانه برآمده بیرون حمام بنشست و در کمال وقار بدون اظهار عجز و اضطراب ، حکم داد تا دست او را فصد کردند ، و هر یکرا دو فصد ، و دستها را بر زمین گذاشته با حاجی علیخان مشغول صحبت و شمردن حقوق خود بر دولت شد و حاجی علیخان نیز سر خنجرت بزیر افکنده تصدیق و اظهار شرمساری و خنجرت خود را از ماموریت این عمل میکرد تا از زیادی اجرای خون ضعف شدیدش عارض شده بيفتاد - و پس از آن فراشان غضب باتمام کارش پرداخته ، حاجی علیخان ، بمحض فراغت ، از ترس حریم حرم مکث نکرده فی الفور مراجعت کرد - رحمة الله علیه و علی من ینذکره بالرحمة همان نگارنده مینویسد که بعد از آنکه امیر کبیر شهید شد ،

میرزا آقاخان نوری برمسند صدارت نشست و دل بر عایت اقارب و منسوبان بست  
و بانديك زمان .

بيت

چو سواران خوی و خمسه و خلخال و مرند جنگی صاحب اصطلیل و يدك چكد گراست  
در حق اهالی نور و كجور صدق پیدا کرد . و همان سلسله خودش  
هم آحر بیشتر سبب خرابی او شدند و الحق نيكو سلسه نبودند و هر يك كه  
در جایی مأمور شدند، مردم هزار یاد از ابروانی و ماكوئی و زمان حاجی  
میرزا آقاسی کردند و همین بد رفتاری سلسله و اقارب او و نالش خلق بخداوند  
سبب اقراض دولتش گردید . والا خودش نیز چندان مرد بد فطرتی نبود بلکه  
سلامت نفسش از امیر اتابك بیشتر بود ولی در همین يك ققره ( امتیاز داشت )  
والا در لوازم ریاست و سیاست و قواعد نگهداری مملکت - و پرستاری رعیت کسی  
با امیر همسری ندارد - بعد از چند سطری كه اختصاصی بما نحن فیه ندارد  
میگوید : از جمله اموریكه امیر در آن كار شروع داشت و ناتمام کرد و باهتمام  
صدر اعظم تمام شده یکی این بود كه وزیرای دول خارج عمله جات و  
كاركنانی كه از اهالی ایران داشتند و همچنین تبعه خود را كه ساكنین ایرانند  
باسم و رسم بنگارند و بكاركنان دولت بسپارند كه دیگر هر روزه کسی را  
باسم بستگی خود حمایت تمامند و حد توسط خود را بدانند - و دیگر اتمام  
مدرسه دارالفنون بود كه مدرسه در ارك طهران بنا نمودند و جمعی كثیر از  
اولاد عمله جات دیوان و غیره را در آنجا برده و از مملکت آستریه معلم چند كه  
در علم طب و هندسه و دوا سازی و حكمت طبیعی و سایر فنون ماهر بودند آورده  
بتعلیم آنها مشغول شدند و اینكار هنوز جاری است .

حاجی میرزا حسن طبیب شیرازی صاحب فارسنامه در مورد سقوط امیر  
فقط همین قدر مینویسد - « در روز هیجدهم ماه محرم سال هزار و دو بیست و  
شصت هشت جناب جلالت مآب میرزا محمد تقی خان فراهانی امیر اتابك وزیر

ممالك محروسه ایران از وزارت کلبه معزول گشته مأمور بتوقف کاشان گردید و منصب جلیل او را بجناب جلالت‌آب میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله وزیر لشکر عنایت نموده او را صدر اعظم گفتند «

اگر این شرح مختصر را که بآن طرز سهل و ساده عوام فهم نوشته شد بآن مطالبی که در ناسخ التواریخ جلد قاجاریه درجست تطبیق کنند بالبداهة میفهمند که چگونه بکثرت نویسنده مزدور حقایق را مشوب ساخته است . طمطراق الفاظی که « لسان‌الملک » در آن موضوع بکار برد؛ چنان مضحکست که بی جا نیست نمونه ای از آنرا در اینجا بنگاریم . میگوید :

شاهنشاه کار آگاه چنانکه ازین پیش رقم شد میرزا تقی خان امیر نظام را بصدارت اعظم باز داشت وحل و عقد امور مملکت را بکف کفایت او گذاشت وروز تاروز تقویم عظمت وحشمت او را تقدیم کرد چون میرزا تقی خان را اصلی منیف ومحتمدی شریف نبود والطف واشفاق پادشاه را حمل نتوانست داد چه این لقمه از اندازه حوصله او افزون واین دوستگانی از برتافتن دماغ او بیرون بود همانا مرد چون دریا باید بود که چندانکه رودهای عظیم بدان دررود سرشار نشود نه مانند جوی که چون آب آنرا دوچندان کنی فریاد بردارد واز هر جانب سربه بیرون سو گذارد . میرزا تقی خان چون حشمت وزارت یافت ودرمسند امارت جای کرد آن تنمر و تکبر بدست کرد که نخستین عقل دور اندیش را پشت پای زد کوه گران سنگ را وزن کاه نمینهاد وخرمن ماه را حشمت خاک راه نمیکذاشت شاهزادگان بزرك و بزرگان سترك را که سالها سهل و صعب جهان را آزموده وجان وتن را بامتحانات ایام فرسوده شهد و شرنك کشیده تلخ و شیرین چشیده خدمتها کرده نعمتها برده چندانکه توانست میخدول کرد ودر زوایای خمول باز داشت و مردم پدر و مادر نشاخته و دین و دنیا باخته را اختیار همی کرد وبکارهای بزرك اختیار همی داد

واینکار از بهر آن داشت که دانسته بود مردم بزرگ که او را بخردی دیده‌اند و فرود خویش نگریسته‌اند امروز صعب است که او را در خاطر بر خویش بزرگ شمارند بلکه اگر توانند در حضرت پادشاهش بزبان سعایت از محل خویش فرود آرند اما این مردم بست پایه که بدولت او کامکار و بقوت او نامبردارند هرگز از دعای او نگاهند و جز بقای او نخواهند بالجممله کار از اینگونه کرد تا اعیان ایران را پوست برتن زندان و موی بر پیکر پیکان گشت و هیچکس آن نیرو نداشت که در حضرت پادشاه نام او بر زبان راند چه جای آنکه پرده او بردارند چون کار تا بدینجا استوار کرد و بر مراد خویش کامگار گشت این هندگام اظهار مسکنتی که در حضرت سلطان واجب افتاده گاستن گرفت و خضوعی که در قربت پادشاه فرض گشته خوار همی داشت شاهنشاه کار آگاه مخاطرات زشت او را همه روزه از جبین او مطالعه میفرمود و بحدت ذکا و حسن کیاست کردار او را بمیزان فراست می‌سنجید و بصبر و سکوتی که خدای در طبیعت پادشاهان بودیت نهاده است حمل آن ثقل میداد و از زحمت این مصابرت چین مضاجرت بر جبین نمینهاد.

این تاریخ رسمی ایران در مورد فوت امیر چنین مینویسد. «تا در قریه فین کاشان فرود شدند در آنجا متوقف آمدند پس از مدت يك اربعین که میرزا تقی خان در قریه فین روز گذاشت از اقتحام حزن و ملال مزاجش از اعتدال بکشت سقیم و علیل افتاد و از فرود انگشتان پای تا فراز شکم رهین ورم گشت و شب دوشنبه هیجدهم ربیع الاول در گذشت.»

من اینرا يك نوع انتقامی از طبیعت میدانم که بعد از این مدت که از فوت اتابک گذشته و شاید خاندان قاجار مقرض گشته این نگارش و قایع نگار انکشاف گردیده و در حقیقت بهترین تکذیبی برای «ناسخ التواریخ» می‌باشد

این است که بتقدیم آن بمجله گرامی ارمغان می‌شتابم تا ضایع نشود و در متون ادبیات ایران باقی و پایدار بماند. (۱)

### (آثار معاصران)

#### قطعه

<p>در میان دوتن ز مردم ده هر که بشنید گفت به به وزه کند آغاز اگر کهی بامه حمله آرد اگر مهی بر که و آنچه وامت بگردنست بده و کلا همچو قاضیان فر به ترك دعوی ز طرح دعوی به</p>	<p>آن شنیدم که اختلاف افتاد سخنی گفت کد خدا که بدو کینه ورزی منافی خرداست وز جوانمردی است الحق دور آنچه افزون ز حق خویش میخواید بین که اصحاب دعویند نزار آشتی بیسخن به از جنگ است</p>
---	---

#### قطعه

<p>عده مرده دل زمرک سخن لفظ تابوت و غسل و گور و کفن سهم فرزندی من چه باشد وزن حاکم مطلق است بعد از من لحظه تا مراست جان در تن بسختیهای همچو در عدن که پرستم بر غم اهریمن او بگشایش بردش یا گشایش زندگانش برند در مدفون بینش</p>	<p>گاه بیگانه نزد من گویند من نخواهم که گوش من شنود نه وصیت کنم که از مال من شرع و قانون بیاز مانده من من بجز فکر زندگی نکنم زانکه دانم که نام من زنده است جان من هم بدست یزدان است گر بهشتی است یا که دوزخی است نیز تن بر زمین نخواهد ماند</p>
---	---

(۱) اصل این کتابرا بنده از مرحوم وقارالدوله شیرازی عاریت کرده بودم و بعد از فوت او که چند سال پیش دست داد آنرا پسرش برگرداندم.